

Revisiting Theories of Justice: From Contractarian Approaches to Amartya Sen

Abdullah Taqaddusi¹ 

1. Visiting Lecturer, Department of Law, Faculty of Law, Kateb University, Kabul, Afghanistan.
Email: abta1370@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 11/01/2026
Received in revised form: 17/02/2026
Accepted: 11/03/2026
Available online: 19/03/2026

Keywords:
Justice, Inequality, Empowerment, Contractarian Current, Reality-oriented Current, Amartya Sen

ABSTRACT

Despite sharing a general and consensual notion of justice, its detailed conception has always been a subject of extensive theoretical controversies. Disagreements primarily concern the explanation of the criterion of "appropriate and due share" for each individual in society and the means of its realization. The main question of this research is to examine the capacity of theories of justice in explaining this criterion and the method of its realization. Adopting a critical-analytical approach, the present study comparatively examines and analyzes theories of justice within two main intellectual currents, namely the "contractarian current" and the "reality-oriented current," in light of Amartya Sen's thought. The findings indicate that the theories within the contractarian current, due to their focus on transcendental patterns, pure institutionalism, and state-centered intervention, face limitations in providing an effective solution for explaining and realizing justice. In contrast, Amartya Sen's theory of justice, by emphasizing a comparative approach, focusing on remediable injustices, and highlighting the concept of "human capabilities," offers a clearer and more realistic framework for explaining and realizing justice. This theory, by centering on the process of empowerment and individual agency, provides a suitable capacity to fill the gaps of the contractarian current.

Cite this article: Taqaddusi, A. (2026). Revisiting Theories of Justice: From Contractarian Approaches to Amartya Sen, *Kateb International Journal of Law*, 4 (2), 39-54.
DOI: <https://doi.org/10.66943/kjl.v4i2.72>



بازخوانی نظریه‌های عدالت؛ از جریان قراردادی‌ها تا آمارتیا سن

عبدالله تقدسی 

۱. استاد قراردادی دیپارتمنت حقوق، پوهنځی حقوق، پوهنتون کاتب، کابل، افغانستان.

ایمیل: abta1370@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله تحقیقی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۲۱

تاریخ ارزیابی: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۸

واژه‌های کلیدی:

عدالت، نابرابری، توانمندسازی،
جریان قراردادی‌ها، جریان
واقعیت‌محور، آمارتیا سن

واژه عدالت، علی‌رغم برخورداری از مفهومی اجمالی و مورد اجماع، در سطح مفهوم تفصیلی همواره محل مناقشات نظری گسترده بوده است. اختلاف‌نظرها به‌طور عمده ناظر به تبیین معیار «سهم مناسب و مقتضی» هر فرد در جامعه و شیوه تحقق آن است. مسأله اصلی این پژوهش، بررسی ظرفیت نظریه‌های عدالت در تبیین این معیار و شیوه تحقق آن است. پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد تحلیلی انتقادی، نظریه‌های عدالت را در قالب دو جریان فکری اصلی، یعنی «جریان قراردادی‌ها» و «جریان واقعیت‌محور» در پرتو اندیشه‌های آمارتیا سن، مورد بررسی و تحلیل مقایسه‌ای قرار می‌دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نظریات مندرج در جریان قراردادی‌ها، به‌دلیل تمرکز بر الگوهای استعلایی، نهادگرایی صرف و مداخله دولت‌محور، در ارائه راه‌حلی کارآمد برای تبیین عدالت و تحقق آن با محدودیت‌هایی مواجه‌اند. در مقابل، نظریه عدالت آمارتیا سن با تأکید بر رویکرد مقایسه‌ای، تمرکز بر علل بی‌عدالتی‌های قابل اصلاح و همچنین برجسته‌سازی مفهوم «قابلیت‌های انسانی»، چارچوبی روشن‌تر و واقعی‌تر در تبیین و تحقق عدالت ارائه می‌دهد. این نظریه، با محور قرار دادن فرایند توانمندسازی و عاملیت افراد، ظرفیت مناسبی برای جبران خلأهای جریان قراردادی‌ها فراهم می‌سازد.

استناد: تقدسی، عبدالله (۱۴۰۴). بازخوانی نظریه‌های عدالت؛ از جریان قراردادی‌ها تا آمارتیا سن. *مجله بین‌المللی حقوق کاتب*، ۴ (۲)، ۳۹-۵۴. DOI: <https://doi.org/10.66943/kjl.v4i2.72>



© نویسنده‌گان.

ناشر: پوهنتون کاتب.

مقدمه

پرسش دربارهٔ عدالت، جامع‌ترین پرسشی است که پیرامون آن، حوزه‌های معرفتی گوناگونی چون فلسفهٔ حقوق، فلسفهٔ سیاست و فلسفهٔ اخلاق تکوین یافته است. بدون طرح این پرسش اساسی، چنین عرصه‌هایی از معرفت به وجود نمی‌آمد (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۳). از همین رو به نظر می‌رسد عدالت، پیچیده‌ترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین مفهوم در قلمرو روابط انسانی باشد. اما این بدان معنا نیست که نتوان به مفهومی اجمالی از عدالت دست یافت. به عبارت دیگر، نزاع‌ها به‌طور عمده نه بر سر مفهوم اجمالی عدالت، بلکه بر سر مفهوم تفصیلی آن است. در واقع آنگاه که نوبت به بیان تفصیلی مؤلفه‌های عدالت می‌رسد - که همانا بیان نظریه‌ای خاص از عدالت است - اختلاف‌نظرها شروع خواهد شد (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۲۴۴).

عدالت در مفهوم اجمالی خود، چنان‌که ارسطو تعریف کرده، آن است که باید به هر کس سهم مناسب و مقتضی‌اش را داد (همان، ۲۴۶)؛ یا به عبارتی دیگر، رفتار برابر با برابرها و رفتار نابرابر با نابرابرها در ارتباط با میزان تفاوت‌های نسبی آنان (بشیریه، ۱۳۸۲: ۴۶). تعریف فوق، تنها تعریفی از عدالت است که با تمام معیارهای ارائه‌شده برای شناخت عدالت سازگار است و همگان درباره‌ی آن به اجماع رسیده‌اند (قاری سید فاطمی، همان؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۱۷). فقها و علمای اسلامی نیز (متأثر از ارسطو) در تعریف عدالت گفته‌اند: «عدالت آن است که حق هر ذی‌حقی را به او بدهند» (اعطاء کل ذی حق حقه)؛ و یا آنکه «عدالت آن است که هر چیز را در جای خودش قرار دهند» (وضع الشيء فیما وُضِعَ له) (موحد، ۱۳۹۲: ۸۹).^۱

همهٔ این تعاریف در جای خود صحیح هستند و تصویری از آن توازن مطلوب و فضیلت والایی را که انسان به دنبال آن است، نمایش می‌دهند؛ اما تمام اشکال در این است که هرکس در اجتماع چه جایی دارد و چه چیز را مستحق است و حق مناسب و مقتضی‌اش چیست که باید به او داده شود. در واقع، عدالت به اموری تعریف شده که خود بر اجمال آن افزوده است و هیچ معلومی به دست نمی‌دهد (کاتوزیان، همان، ۶۲۰). همین ابهام و سردرگمی، به اشکال گوناگون، در تعاریف دیگری که از عدالت ارائه شده نیز وجود دارد.

در پاسخ به این سؤال است که ما با ادبیات عظیمی در قلمرو حقوق، سیاست و اخلاق مواجه می‌شویم.^۲ با وجود این، و به‌رغم پراکندگی ظاهری، این نظریات (پس از عصر روشنگری) قابل طبقه‌بندی به دو جریان اصلی هستند.

۱. از دید نگارنده فقها و علمای اسلامی این تعاریف را از فارابی (به عنوان شارح آثار ارسطو) گرفته باشند. فارابی در تعریف عدالت چنین گفته است: «عدالت قرار دادن امور در جایگاه حقیقی خود، رعایت استحقاق و اهمیت و وسطیت و تساوی حقیقی است» (واعظی، ۱۳۸۸: ۵۵).

۲. تقسیم عدالت به: عدالت قانونی و طبیعی، عدالت صوری و ماهوی، عدالت به معنای اعم و عدالت به معنای اخص، عدالت مقایسه‌ای و غیر مقایسه‌ای، عدالت مطلق و شرعی و...، و همچنین سایر نظریات عدالت، که در فلسفه‌های مضاف، حقوق و اقتصاد ارائه شده‌اند؛ نموداری از تلاش‌های صورت گرفته در جهت فهم این موضوع و پاسخ به ایرادات فوق است. برای آشنایی بیشتر با نظریات عدالت، ر.ک. محمد علی موحد، ۱۳۹۲ و حمزه محمدی، ۱۳۹۴.

جریان نخست، جریانی موسوم به جریان قراردادی‌ها است که با پیشگامی توماس هابز در قرن هفدهم شروع شد و از طریق افرادی چون جان لاک، ژان ژاک روسو، امانوئل کانت و دیگران پیگیری گردید و در دوره ما به جان رالز منتهی می‌شود. جریان دوم، جریانی موسوم به جریان واقعیت‌محور است که از عصر روشنگری آغاز شد و توسط افرادی چون آدام اسمیت، وولستون کرافت، کوندورسه، مارکس، بنتام، میل و دیگران دنبال گردید و در دوره ما به آمارتیا سن منتهی می‌شود.

این مقاله با تبیین نظریات جریان قراردادی‌ها و بررسی نارسایی‌های عملی و مبنایی آن آغاز می‌شود و با تحلیل نظریه آمارتیا سن (به‌عنوان یکی از جدیدترین نظریات عدالت) در بستر جریان واقعیت‌محور به پایان می‌رسد.

فرض اصلی مقاله آن است که نظریه عدالت آمارتیا سن، با عطف توجه به واقعیت‌های زندگی اجتماعی، تمرکز بر علل بی‌عدالتی‌ها و همچنین توانمندی‌ها و قابلیت‌های فقرا و محرومان در ایجاد فرصت‌های برابر، ظرفیت قابل توجهی در راستای جبران کاستی‌های سایر نظریات و ارائه الگویی کارآمدتر برای تحقق عدالت دارد.

۱. پیشینه تحقیق

درباره نظریات عدالت، آثار و پژوهش‌های متعددی در حوزه‌های فلسفه حقوق، فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق انجام شده است. بخشی از این آثار خود در زمره متون بنیادین و مرجع نظریه‌های عدالت هستند که از آن جمله می‌توان به آثار ترجمه‌شده جان رالز، رابرت نوزیک، فریدریش هایک، مایکل سندل، هیلل استاینر و آمارتیا سن اشاره کرد. در میان آثار تحلیلی فارسی نیز می‌توان به آثاری چون «نقد و بررسی نظریه‌های عدالت» اثر احمد واعظی، «لیبرالیسم و مسئله عدالت» ترجمه محمد ملاعباسی، «دییایچه‌ای بر فلسفه عدالت» اثر حسین بشیریه، «تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر؛ آزادی، برابری و عدالت» اثر سید محمد قاری سید فاطمی، «توسعه انسانی و عدالت جنسیتی در رویکرد قابلیت‌سن» اثر صادق میروسی نیک اشاره کرد که هریک از زاویه‌ای به تبیین مفهوم عدالت، نقد نظریات عدالت یا بررسی رویکرد قابلیت‌سن پرداخته‌اند. با وجود این، پژوهشی که به‌طور مستقل و مقایسه‌ای کوشیده باشد دو جریان کلان «قراردادی‌ها» و «واقعیت‌محور» را در پرتو نظریه عدالت آمارتیا سن مورد تحلیل و بررسی قرار دهد و ظرفیت آن‌ها را در تبیین معیار عدالت و تحقق آن بسنجد، انجام نشده است. پژوهش حاضر در راستای رفع خلأ مذکور انجام شده است و می‌کوشد تا از مجرای پاسخ به مناقشه اصلی در نظریات عدالت، به بازخوانی این نظریات بپردازد.

۲. ساختار تحقیق

مقاله حاضر در سه بخش تنظیم شده است: بخش نخست، به بررسی نظریات مندرج در جریان فکری قراردادی‌ها، یعنی نظریات «شایستگی‌مدار»، «نیازمحور» و «حق‌محور» و «انتقادات وارد بر آن‌ها» اختصاص یافته است. در بخش دوم، جریان فکری واقعیت‌محور در پرتو نظریه عدالت آمارتیا سن تبیین و

بررسی شده و در بخش سوم نیز نسبت نظریه عدالت آمارتیا سن با نظریات مندرج در جریان فکری قراردادی‌ها ارائه گردیده و نقاط قوت نظریه وی برجسته شده است.

۳. نظریات عدالت

چنان‌که در مقدمه عنوان گردید، نظریات عدالت در یک تقسیم‌بندی کلی در قالب دو جریان عمده قرار می‌گیرند. جریان نخست، جریان قراردادی‌ها و جریان دوم، جریان واقعیت‌محور است.

۱-۳. جریان قراردادی‌ها

جریان قراردادی‌ها در برگرفته نظریاتی است که با پیشگامی توماس هابز در قرن هفدهم شروع شد و از طریق افرادی چون جان لاک، ژان ژاک روسو، ایمانوئل کانت و دیگران دنبال گردید و در دوره ما به جان رالز منتهی شد (سن، ۱۳۹۲: ۴۳-۴۴). سه وجه مشترک این جریان فکری عبارت است از: ۱) وجه نهادگرایانه؛ ۲) وجه استعلایی؛ و ۳) وجه ارزشی بودن (همان؛ استاینر، ۱۳۹۲: ۱۲). وجه نخست اشاره به این خصیصه دارد که این نظریات در جست‌وجوی سامان بهینه برای استقرار عدالت، به‌طور عمده بر شناخت نهادهای عادلانه، از طریق رسیدن به توافقی در باب اصولی که باید ساختار نهادهای پایه‌ای را از زمان حال به آینده سوق دهند، متمرکز هستند (همان، ۱۰۲-۴۴). وجه استعلایی اشاره به این واقعیت دارد که این نظریات بیشتر به دنبال حل ماهیت عدالت به نحوی اتم و اکمل، از طریق ارائه اصول عدالتی جهان‌شمول و خاص هستند و به جوامع محتمل‌الوجودی که به‌طور عمده از تجارب آرمانی استعلایی مجزا هستند و هریک به پیمانه خود سهمی از وضع مطلوب دارند، نمی‌پردازند (همان، ۴۴). وجه ارزشی بودن نیز اشاره به این موضوع دارد که تمامی این نظریات بر پایه یک اصل ارزشی خاص (آزادی، برابری، حق و مانند این‌ها) استوار شده‌اند (استاینر، همان). این همان جریانی است که در فلسفه حقوق، فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق، تحت عنوان جریان قراردادی‌ها، مشهور شده است (همان، ۱۰).

نظریات مندرج در این جریان نیز در یک تقسیم‌بندی کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند: نظریات شایستگی‌مدار، نظریات نیازمحور و نظریات حق‌محور.

نظریات شایستگی‌مدار، نظریاتی هستند که مبتنی بر اصل ارزشی آزادی می‌باشند (استاینر، همان). در این نظریات چنین تصور می‌شود که در یک جامعه آزاد، افراد این فرصت را دارند که اهداف شخصی و نابرابر خود را پیگیری کنند. تعقیب چنین اهدافی منجر به ایجاد رقابت، برای کسب مزایا و بهره‌مندی از منابع اقتصادی و اجتماعی جامعه خواهد شد (هیوود، ۵۰۳-۵۰۲: ۱۳۸۳). چنین رقابتی در صورت عدم دخالت دولت و وجود آزادی، به تخصیص منابع و مزایا برحسب شایستگی و اعطای خیر و امتیازات به عوامل با کفایت و مستحق جامعه خواهد انجامید (همان، ۵۰۹). این نظریات «شایستگی‌مدار» هستند و چنین ایده‌ای را توصیه می‌کنند: «سهم مناسب و مقتضی هر فرد، به تلاش، کفایت و استحقاق خود وی

۱. آموزه آزادی عمل اقتصادی (لسه فر)، در لفظ یعنی «بگذار بشود»؛ که در این معنا مطرح می‌شود که اقتصاد باید از تأثیر و نفوذ حکومت کاملاً آزاد باشد (هیوود، ۱۳۸۳: ۵۰۴).

بستگی دارد و کم یا زیادی آن به هیچ کسی ارتباط ندارد» (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۲۴۷). در این نظریات، آزادی عین عدالت و برابری به معنای انکار استعدادهای متفاوت آدمیان است (نصری، ۱۳۸۲: ۴). نظریات نیازمحور نیز بر مبنای اصل ارزشی برابری استوار شده‌اند. ایده مشترک تمامی این نظریات این است که در تخصیص امکانات و توزیع منابع در جامعه اعم از ثروت و مناصب عمومی باید با مردمان رفتاری برابر داشت (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۲۴۹). خاستگاه طرح این نظریات، به نابرابری در برخورداری از منابع و موقعیت‌ها و فرصت‌های اجتماعی در جوامع مختلف بازمی‌گردد که نظریات مبتنی بر آزادی‌گرایی نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت و مغفول مانده‌اند. این نظریات نیازمحور هستند و چنین توصیه می‌کنند که: «سهم مناسب و مقتضی هر فرد متناسب با نیازهای وی محاسبه می‌شود» (همان، ۲۴۷: هیوود، ۱۳۸۳: ۴۴۱-۴۴۴) که محاسبه آن بر عهده دولت است.^۱

نظریات حق‌محور نیز به جمع میان آزادی و برابری اعتقاد دارند. طبق این نظریات، بهترین راه تأمین و استقرار عدالت آن است که به‌واسطه آن نه برابری و مساوات از بین برود و نه به امید تحکیم برابری، کفایت و استحقاق از جامعه رخت بربندد (نصری، ۱۳۸۲: ۲۰). این نظریات حق‌محور هستند و چنین توصیه می‌کنند که: «به هر کس حقش را (که ترکیبی از نیاز و کفایت اوست) باید داد» (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۲۴۷).^۲

مفسران کلاسیک عدالت بر این باورند که نظریات فردگرایی لیبرال همگی در سویی قرار دارند که اصل ارزشی آزادی در آن جاست و نظریات جمع‌گرایی مارکسیستی و کمونیستی در آن سویی هستند که اصل ارزشی برابری قرار دارد (استاینر، ۱۳۸۲: ۱۲). از این منظر، تمامی نظام‌های فکری که اصل ارزشی برابری و آزادی را در کنار یکدیگر پذیرفته‌اند، در گروه سوم قرار می‌گیرند.^۳

در سطح آثار و پیامدهای عملی، نظریات شایستگی‌مدار، الهام‌بخش شکل‌گیری سیاست‌هایی چون اقتصاد بازار، خصوصی‌سازی و کاهش مداخله دولت در مناسبات اجتماعی و اقتصادی بوده‌اند. نظریات نیازمحور نیز در شکل‌گیری نظام‌های مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز، اقتصاد دستوری، مداخله گسترده دولت و سیاست‌های بازتوزیعی نقش مؤثری ایفا کرده‌اند. نظریات حق‌محور نیز الهام‌بخش توسعه دولت‌های رفاه، گسترش تأمینات اجتماعی، برابری فرصت‌ها و اعمال سازوکار تبعیض مثبت بوده‌اند. از این‌رو، نظریات عدالت فقط در سطح مباحث انتزاعی باقی نمانده‌اند، بلکه آثار عینی و ملموسی در حوزه سیاست‌گذاری عمومی، تنظیم ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و نحوه حکمرانی جوامع بر جای گذاشته‌اند.

۱. سوسیالیست‌ها، کار در حد توان و بهره‌مندی مساوی افراد در حد نیاز را روش عادلانه معرفی می‌کنند (نادمی؛ حسنوند، ۱۳۹۴: ۱۲۶).

۲. بنابراین با نگاهی اجمالی به ادبیات عدالت، می‌توان سه ملاک را بعنوان ملاک‌های محوری در تئوری‌های عدالت (در چارچوب سنت فکری نهادگرایی استعلائی)، برشمرد: ۱. تئوری‌های شایستگی‌مدار؛ ۲. تئوری‌های نیاز محور؛ ۳. تئوری‌های حق‌محور (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۲۴۷).

۳. تئوری‌های حق-محور را می‌توان حاصل وصلت فردگرایی سده نوزدهم با سوسیالیسم سده بیستم توصیف کرد. دولت‌های رفاه حاصل وصلت این دو جریان فکری است (کمربگی، ۱۳۸۸: ۲۰۸).

۳_۲. انتقادات وارد بر جریان قراردادی‌ها

نظریات مندرج در جریان قراردادی‌ها آماج انتقادات شدیدی هستند. این انتقادات هم در سطح پیامدها و نتایج عملی و هم در سطح مبانی نظری وارد شده است.

در سطح پیامدها و نتایج عملی، مهم‌ترین نقدها به شرح زیر است:

در نظریات شایستگی‌مدار، چنین تصور می‌شود که اگر افراد آزاد باشند تا منافع فردی خود را تعقیب کنند، این امر منجر به تخصیص منابع برحسب شایستگی و اعطای خیر و امتیازات به عوامل مستحق و با کفایت جامعه خواهد شد (هیوود، ۵۰۳-۵۰۲ و ۱۳۸۳: ۵۰۹). این نظریات که همگی بر پایهٔ اندیشه‌های فردگرایی لیبرال بنا شده‌اند، با مینا قرار دادن آزادی‌های فردی، درک جامع و درستی از عدالت و مقولات مرتبط با آن ندارند. در واقع، افرادی که از منابع لازم برای ایفای نقش خود به‌عنوان عضوی از جامعه بهره‌ای ندارند، توانایی رقابت و استفاده از آزادی‌های مورد ادعای این نظام‌های سیاسی را ندارند. این امر در نهایت، منجر به ایجاد شکاف‌های طبقاتی، افزایش نابرابری و در نهایت تبعیض (ناروا) خواهد شد که خود نقض عدالت محسوب می‌شود (رحمت‌اللهی، ۱۳۸۸: ۹۶-۹۷).

در مقابل این نظریات، نظریات نیازمحور مطرح شده‌اند که بر اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی مبتنی هستند (استاینر، ۱۳۸۲: ۱۲). «از هر کس به اندازهٔ توانایی و به هر کس به اندازهٔ نیازش»، عادلانه‌ترین روشی است که توسط این نظریات، از راه «همترازسازی» اجتماعی و اقتصادی صورت می‌گیرد (نادمی؛ حسنوند، ۱۳۹۴: ۱۲۶). بر اساس این نظریات، جامعه‌ای عادلانه محسوب می‌شود که در آن تمامی افراد به لحاظ برخورداری از منابع و مزایای اقتصادی، با هم برابر باشند. در این نظریات، سطح بالایی از برابری تجویز می‌شود که به قیمت از دست رفتن آزادی‌ها، استحقاق و کفایت افراد و تفاوت‌های بین افراد به دست می‌آید.^۱ روشن است که این برداشت رادیکال از برابری، نه تنها به لحاظ عملی بلکه در سطح تصور کلی نیز نمی‌تواند قابل دفاع باشد. آثار و نتایج نظام‌های سیاسی متأثر از آن‌ها نشان می‌دهد که این نظام‌های سیاسی علی‌رغم آن‌که در توزیع برابر منابع اقتصادی و اجتماعی موفقیت‌های قابل توجهی کسب کرده‌اند، اما به دلیل انکار حقوق و آزادی‌های فردی، دچار بی‌عدالتی‌هایی به مراتب پیچیده‌تر و بزرگ‌تر شده‌اند.

نظریات حق‌محور نیز (که قائل به ترکیب شایستگی/کفایت و نیاز هستند) همگی از نظر فکری بر نظام‌هایی استوار شده‌اند که اصل ارزشی برابری را در کنار اصل آزادی، به‌طور توأمان و در ارتباط با یکدیگر پذیرفته‌اند. دغدغهٔ اصلی این نظریات، برقراری تعادل میان دو اصل آزادی و برابری در توزیع منابع اقتصادی و اجتماعی جامعه است. این نظریات که به‌طور عمده به منظور رفع خلأهای ناشی از نظریات شایستگی‌مدار و نیازمحور مطرح شده‌اند، با قائل شدن به تفکیک میان دو مرحلهٔ زمانی قبل و بعد از شروع رقابت برای کسب منابع و مزایا، اعتقاد دارند که قبل از شروع رقابت باید فرصت‌ها را برای تمامی افراد برابر کرد؛ اما

۱. در این تئوری‌ها برابری در مفهوم برابری نتیجه به کار گرفته می‌شود. برابری نتیجه، رادیکال‌ترین و بحث‌برانگیزترین برداشت از برابری‌طلبی است؛ که با نادیده گرفتن هرگونه تفاوت‌های فردی و طبیعی میان انسان‌ها (استعدادهای شخصی، مهارت‌ها، سختکوشی و...)، حق برای نابرابر بودن میان افراد قائل نمی‌شود (هیوود، ۱۳۸۳: ۴۳۶).

بعد از شروع رقابت می‌بایست افراد را با انتخاب‌های مستقل‌شان (و کفایت و شایستگی‌شان) به حال خود وا گذاشت (رویمر، ۱۳۸۲: ۱۲). روش به‌کار گرفته‌شده توسط این نظریات در ایجاد برابری فرصت‌ها، استفاده از سازوکار «تبعیض مثبت یا تبعیض روا»^۱ است. این سازوکار، به منظور ایجاد شرایطی است که از آن تحت عنوان «همسطح کردن عرصه رقابت یا بازی» یاد می‌شود (همان). در این سازوکار، دولت‌ها با توسل به روش‌های مختلفی از قبیل: روش سهمیه‌بندی،^۲ روش ذخیره،^۳ روش رقابت خاص،^۴ روش تشویق و کمک در گزینش،^۵ روش معافیت^۶ و روش ترکیبی،^۷ سعی در هموار کردن عرصه رقابت یا بازی دارند؛ تا افرادی که تلاش یکسانی را اعمال می‌کنند (صرف‌نظر از شرایط‌شان) به درجات یکسانی از منابع و مزایا نیز دست یابند (زارعی؛ محمدی، ۱۳۹۲: ۱۳).

در نگاه نخست، چنین به نظر می‌رسد که نظریه فوق، با رسیدن به نقطه تعادلی میان آزادی و برابری توانسته است مفهومی دقیق‌تر و قابل دفاع‌تری از عدالت ارائه دهد؛ اما انتقاداتی به شرح زیر به آن‌ها نیز وارد شده است:

۱. در این نظریات، به اقشار محروم فقط به‌عنوان عناصری منفعل بهره‌مند از منابع دولت نگریسته می‌شود و به توانایی‌ها، عاملیت و انتخاب‌های آزاد آنان توجهی نمی‌گردد (سن، ۱۳۹۰: ۳۱۳).
 ۲. در این نظریات، دولت به‌جای اراده افراد می‌نشیند و در مورد نیازهای اقشار محروم و صلاح آنان تصمیم‌گیری می‌کند (سن، ۱۳۹۰: ۳۱۳).
 ۳. استفاده از تبعیض مثبت باعث می‌شود تا افرادی بدون برخورداری از سطح قابل قبولی از مهارت‌ها و توانمندی‌ها به موقعیتی خاص دست یابند که منجر به تنزل سطح آن موقعیت خواهد شد.
 ۴. استفاده از تبعیض مثبت باعث می‌شود تا افراد بهره‌مند از آن، ضعف و وضعیت اجتماعی فروتر خود را بپذیرند که در نهایت به بازتولید این وضعیت خواهد انجامید (محمدی، ۱۳۹۲: ۲۱).
 ۵. در نهایت، نظریات حق‌محور با ابتنا به برابری فرصت‌ها و تبعیض مثبت، زمینه دخالت سنگین دولت‌ها را در بازتوزیع منابع و ثروت‌های جامعه به منظور تعدیل نابرابری‌ها فراهم می‌سازند که از این منظر نیز انتقاداتی متوجه آن‌ها شده است.
- صرف‌نظر از انتقاداتی که به هریک از نظریات فوق وارد آمده است، انتقادات مشترک و عامی نیز در سطح مبانی نظری به جریان قراردادی‌ها وارد شده است. این انتقادات از دید آمارتیا سن به شرح زیر است:

1. POSITIVE DISCRIMINATION.

۲. (QUOTA). منظور تعلق تعدادی از موقعیت‌ها و فرصت‌ها بر اساس یک نسبت به کل (درصد) است.
۳. (RESERVATION). منظور تعلق تعداد خاصی از موقعیت‌ها یا کرسی‌ها به طور انحصاری به برخی از اقلیت‌ها است.
۴. (LIMITED OR SPECIAL COMPETITION). منظور ایجاد حوزه‌های متفاوت رقابتی برای اعضای یک گروه خاص به صورتی که کمبود و ضعف اولیه آن‌ها را جبران کند.
۵. منظور کمک به شرکت بیشتر اعضای یک گروه برای رقابت در یک گزینش، بدون دادن ضمانتی درباره انتخاب شدن آن‌ها است.
۶. (EXEMPTION). منظور معاف کردن گروه مورد نظر از برخی از شرایط گزینش است.
۷. منظور استفاده از دو یا چند روش به طور همزمان است (فکوهی، ۱۳۸۴: ۱۲۳).

۱. این جریان فکری به این دلیل که تنها نهادگراست، رفتار مردم را یکسره تابع مقتضیات کارکرد تمام و کمال این نهادها می‌داند؛ اما واقعیت آن است که به فعلیت درآوردن و کامیابی عملی آن‌ها در ایجاد واقعیت‌های اجتماعی به‌طور کامل منوط به وجود شرایط مناسب اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که این جریان فکری نسبت به آن‌ها مغفول و بی‌اعتناست (سن، ۱۳۹۲: ۱۱۸).

۲. به این دلیل که دارای خصیصه استعلایی است، به میزان زیادی سازگار با شرایط فرضی است که ممکن است نسبت به دنیای ما مصداق نداشته باشد. به همین دلیل به احتمال زیاد در عمل قابلیت تحقق ندارند (همان، ۲۲).

۳. به این دلیل که مبتنی بر اصول ارزشی خاصی هستند، در مواجهه با افعال متزاحم اخلاقی در عرصه سیاست و اجتماع، به بن‌بست می‌رسند (استاینر، ۱۳۸۲: ۱۳).

دلایل فوق همگی بیانگر آن است که جریان فکری قراردادی‌ها در ارائه الگویی مناسب جهت ایجاد یک جامعه عادلانه چندان موفق نبوده است. از این‌رو، با ابتننا به آن نمی‌توان انتظار داشت که عدالت در جامعه محقق شود. بنابراین، ضرورت اتخاذ نظریه‌ای جایگزین به منظور رفع خلأهای ناشی از آن به‌شدت احساس می‌گردد.^۱

نظریه عدالت آمارتیا سن، نظریه‌ای است که به منظور پاسخ دادن به این ضرورت مطرح شده است. این نظریه، بر پایه واقعیتی مبتنی است که آن را از سایر نظریات غالب در قلمرو عدالت و همچنین سازوکار تبعیض مثبت متمایز و در جایگاه بالاتری می‌نشاند.

۴. نظریه عدالت آمارتیا سن

نظریه عدالت آمارتیا سن، در امتداد و در چارچوب جریان فکری واقعیت‌محور قرار دارد. جریان واقعیت‌محور، جریانی است که در عصر روشنگری، مبتنی بر انواعی از روش‌های مقایسه‌ای و معطوف به

۱. افزون بر انتقادات فوق، نظریات مندرج در جریان قراردادی‌ها از منظر اندیشه اسلامی نیز با محدودیت‌هایی مواجه‌اند. در اندیشه اسلامی، عدالت صرفاً مفهومی ناظر به توزیع منابع یا تنظیم نهادهای اجتماعی نیست؛ بلکه ریشه در کرامت ذاتی انسان، مسئولیت اخلاقی، رعایت حقوق دیگران و تحقق مصالح عمومی دارد. از این منظر، برخی نظریات شایستگی مدار به دلیل غفلت از مسئولیت اجتماعی و حمایت از اقشار ضعیف، و برخی نظریات نیاز محور به دلیل تقلیل انسان به موجودی صرفاً اقتصادی و وابسته به دولت، با مبانی عدالت اسلامی فاصله می‌گیرند. نظریات حق محور نیز، علی‌رغم توجه همزمان به آزادی و برابری، عمدتاً عدالت را در چارچوب حقوق فردی، سازوکارهای نهادی و مداخله حقوقی دولت جست‌وجو می‌کنند و کمتر به ابعاد اخلاقی، تکلیفی و معنوی عدالت توجه دارند. در مقابل، عدالت در نگرش اسلامی با مفاهیمی چون قسط، احسان، کرامت انسانی، مسئولیت متقابل اجتماعی و پیوند حق و تکلیف همراه است و صرف برابری صوری یا آزادی فردی برای تحقق آن کافی تلقی نمی‌شود. با اینحال، بخش مهمی از ادبیات کلاسیک عدالت در اندیشه اسلامی، بیشتر معطوف به فضیلت اخلاقی افراد و ضرورت عدالت حاکمان بوده و کمتر به طراحی ساختارها و نهادهای عادلانه در معنای جدید آن پرداخته است. از این‌رو، اگرچه اندیشه اسلامی ظرفیت قابل توجهی در نقد بی‌عدالتی، حمایت از کرامت انسانی، رفع فقر و جلوگیری از سلطه دارد، اما تبدیل این ظرفیت هنجاری به نظریه‌ای منسجم در حوزه نهادسازی و حکمرانی عادلانه، همچنان نیازمند بسط و نظریه‌پردازی بیشتر است.

واقعیات اجتماعی ظهور کرد. افرادی چون آدام اسمیت، وولستون کرافت، کوندورسه، مارکس، بنتام، میل و دیگران متأثر از چنین جریانی به ارائه نظریات و دیدگاه‌های خویش پرداخته‌اند (سن، ۱۳۹۲: ۴۵).

در این جریان، پرداختن به این سؤال اساسی که چه‌گونه می‌توان با بی‌عدالتی‌های موجود در دنیای واقعی مبارزه کرد، بهتر از طرح این پرسش است که نهادهای عادلانه چیستند و چه خصوصیاتی به همراه دارند؟ این جریان، برخلاف جریان قراردادی‌ها، بر پایه اصول ارزشی خاصی بنا نهاده نشده است و به‌جای تکیه بر منطق استعلایی (و آرمانی) بر منطق مقایسه‌ای متمرکز است و به‌جای رویکرد نهادی (صرف)، به مناسبات و واقعیت‌های بالفعل جوامع نیز توجه دارد.

پیروان این جریان، هریک بر اصولی متفاوت (و گاهی متضاد) قائل بوده‌اند، اما همه بر کاستن از بی‌عدالتی‌های واقعی که اطراف‌شان دیده‌اند تأکید کرده‌اند و در تحلیل‌های‌شان به دنبال کنکاش استعلایی (و آرمانی) و مبنا قرار دادن یک وضعیت ایده‌آل نرفته‌اند.

نظریه عدالت آمارتیا سن، در امتداد و در چارچوب چنین جریانی مطرح شده است. این نظریه در پاسخ به این پرسش که «سهم مناسب و مقتضی هر فرد چیست؟» پاسخی درخور توجه دارد که شرح آن به طریق زیر است:

آمارتیا سن در بررسی مفهوم عدالت، با عطف توجه به زندگی واقعی مردم، درصدد طرح نظریه‌ای است که از طریق کاهش بی‌عدالتی‌های موجود در دنیای واقعی، عدالت را ارتقا بخشد (میروسی نیک، ۱۳۹۴: ۵۸). از نظر وی، تعیین بی‌عدالتی‌های قابل اصلاح نه تنها آن چیزی است که ما را وامی‌دارد تا در مورد عدالت و بی‌عدالتی بیندیشیم، بلکه آن را امری محوری در نظریه عدالت می‌داند (سن، ۱۳۹۲: ۲۸).

آمارتیا سن در تبیین فهم خویش از بی‌عدالتی، آن را ماحصل نابرابری افراد در کسب توانایی‌ها و قابلیت‌های انسانی می‌داند (همان، ۱۴). به همین دلیل، راهکاری که برای مقابله با بی‌عدالتی ارائه می‌دهد، فرایند توانمندسازی افراد است. به نظر وی، از طریق فرایند توانمندسازی می‌توان نابرابری افراد را در رشد قابلیت‌هایی که فرصت‌های واقعی را در اختیار آن‌ها می‌گذارند، کاهش داد و از این طریق عدالت را تحقق بخشید (همان، ۲۳).

از دیدگاه وی، اگر قابلیت‌های انسانی امکان رشد و شکوفایی داشته باشند، شرایطی ایجاد می‌شود که فرصت تحقق عدالت در آن وجود خواهد داشت؛ یا به تعبیر بهتر، عدالتی که در جست‌وجوی آن هستیم امکان ظهور خواهد یافت. زیرا این قابلیت‌های افراد است که به آن‌ها امکان انتخاب زندگی دلخواه را می‌دهد. از این‌رو، او تلاش می‌کند تا زاویه دید را به مؤلفه‌ای به نام «قابلیت» تغییر دهد تا بتواند توانمندی و عاملیت افراد را در انتخاب ارزش‌های اساسی خویش برجسته کند و آن را به‌عنوان متغیر قانونی عدالت در نظریه خویش مطرح سازد (همان، ۱۵-۱۴).

از نظر آمارتیا سن، برابرتر کردن قابلیت‌های افراد، پروسه‌ای است که از طریق فرایند توانمندسازی آنان محقق می‌شود. از این‌رو، در نظریه وی، عدالت مفهومی است که نخست می‌کوشد تا از طریق فرایند توانمندسازی، فرصت‌ها و امکاناتی را که منجر به رشد قابلیت‌های افراد می‌شوند، فراهم سازد و سپس در تلاش است تا شکاف‌های قابلیت‌های افراد را برطرف کند (همان، ۲۴).

آمارتیا سن در تبیین فرایند توانمندسازی، آن را به‌صورت پدیده‌ای سه‌بعدی که در ارتباط و تقویت با هم، پروسهٔ توانمندسازی را شکل می‌دهند تشریح می‌کند.

در بُعد نخست، تلاش می‌شود تا از طریق فراهم ساختن آزادی‌های ابزاری، به ایجاد منابع قدرت پرداخته شود. در این مرحله (در نظریهٔ آمارتیا سن)، پنج نوع آزادی متمایز از دید ابزاری و به‌صورت تجربی مورد تحقیق قرار گرفته‌اند. این آزادی‌های متمایز عبارت‌اند از: آزادی‌های سیاسی؛^۱ فرصت‌های اجتماعی؛^۲ امکانات و تسهیلات اقتصادی؛^۳ تضمین شفافیت^۴ و نظام حمایتی.^۵ هریک از آزادی‌های فوق، به پیشرفت توانمندی‌ها و قابلیت‌های عمومی افراد کمک می‌کنند. آزادی‌های سیاسی، امکان مشارکت اجتماعی و سیاسی را فراهم می‌سازند. فرصت‌های اجتماعی باعث می‌شوند تا امکانات آموزشی و بهداشتی در اختیار تمامی شهروندان قرار گیرد. امکانات و تسهیلات اقتصادی، امکان کسب درآمد لازم و بهره‌مندی از عواید رشد را تسهیل می‌کنند. تضمین شفافیت، بستری فراهم می‌سازد تا همه بتوانند از حقوق خویش دفاع کنند و در نهایت، نظام حمایتی، تضمینی است تا افراد در مواجهه با بحران‌های اجتماعی و اقتصادی بتوانند موقعیت خود را حفظ کنند (همان، ۱۳۸۶: مقدمهٔ مترجم).

این آزادی‌ها همچنین مکمل یکدیگرند. تقویت این آزادی‌های ابزاری متمایز اما به‌هم مرتبط، می‌تواند خط‌مشی‌های عمومی لازم را برای پیشبرد قابلیت‌های انسانی و آزادی‌های اساسی افراد فراهم کند (همان، ۱۳۹۴: ۲۴).

بُعد دوم، همان آزادی در معنای توانمندی و فرصت انتخاب است که محور نظریهٔ آمارتیا سن را تشکیل می‌دهد. هنگامی که مسألهٔ توانمندی و فرصت انتخاب به‌عنوان هستهٔ مرکزی آزادی مطرح می‌شود، آمارتیا سن بر مسئولیت افراد نسبت به آزادی خود تأکید می‌کند. نقش آزادی در این‌جا غنا بخشیدن به زندگی افراد است و دربرگیرندهٔ معنا، انگیزه و هدفی است که افراد برای عاملیت‌شان یا قدرت درونی‌شان قائل‌اند. بنابراین، در مرحلهٔ پس از فراهم شدن منابع و آزادی‌های ابزاری، آزادی به معنای توانمندی و قدرت‌یابی افراد مورد توجه قرار می‌گیرد. قدرت‌یابی افراد در این‌جا از این منظر مهم است که افراد را در خلق نقش‌ها و فرصت‌های مناسب با خود توانمند می‌سازد (میروسی نیک، ۱۳۹۴: ۶۸).

در بُعد سوم، دموکراسی به‌مثابهٔ نظام سازندهٔ ارزش‌ها و عاملیت افراد قرار دارد. در این‌جا ارتباط دموکراسی و عدالت بسیار مهم است؛ زیرا خردورزی جمعی (تعریفی که سن از دموکراسی ارائه می‌دهد)، ابزاری کارآمد برای اصل بی‌طرفی و شنیدن استدلال افراد و شکل‌گیری آگاهانهٔ ارزش‌های آن‌ها می‌باشد. اگر عدالت را ناظر به زندگی واقعی مردم بدانیم، دموکراسی و گوش دادن به صداها متکثر، بهترین وسیله برای فهم واقعیت‌های زندگی آنان است. دموکراسی می‌تواند با فراهم کردن ابزار کنترل افراد بر مسائل خود، از یک‌سو سازندهٔ اصول و اولویت‌های آنان باشد و ازسوی دیگر، موجب انتقال آن‌ها به کانال‌های سیاست‌گذاری در سطوح کلان و ملی شود (همان، ۶۹-۶۸).

1. POLITICAL FREEDOM.
2. SOCIAL OPPORTUNITIES.
3. ECONOMIC FACILITIES.
4. TRANSPARENCY GUARANTEES.
- 5 PROTECTIVE SECURITY.

هدف نهایی آمارتیا سن از طرح چنین نظریه‌ای، آن است که فاعلیت‌بخشی به انسان را محور عدالت قرار دهد؛ تا از طریق فرایند توانمندسازی آنان، بستری برای امکان دستیابی آن‌ها به متغیرهای کانونی عدالت فراهم کند. از نظر آمارتیا سن، امکان برابر کردن متغیرهای کانونی عدالت که در بیان نظریه‌پردازان عدالت بسیار متنوع و متکثر هستند (از قبیل: حقوق «نوزیک»، دسته‌های کالا «باموئل، واریان، پازنر و شمایدلر، لولی»، آزادی‌ها و کالاهای اولیه «جان رالز»، منابع «دورکین»، فضاهای متعدد مختلط «ریگلزوت و رایلی، سزومورا» و ...) (سن، ۱۳۹۵: ۱۱۳)، ایده‌ای واقع‌گرایانه و عملی نیست؛ بلکه باید فرصت دستیابی به آن‌ها را از طریق فرایند توانمندسازی و رشد قابلیت‌های افراد پیگیری کرد (همان، ۱۳۹۲: ۱۵). این نظریه درصدد است تا از طریق ایجاد بستری که فرصت قدرت‌یابی افراد را فراهم می‌سازد، عاملیت‌بخشی به آنان را در راستای تحقق عدالت ارتقا بخشد و آن‌ها را از ساختارهای اجتماعی نابرابری‌ساز رهایی دهد. این همان مشخصه کلیدی است که سرچشمه تفاوت نظریه وی با سایر نظریات رقیب در باب عدالت شده است.^۱

۱_۴. نسبت‌شناسی نظریه آمارتیا سن با نظریات قراردادی‌ها و امکان‌های آن

در بررسی مفهوم عدالت گفته شد که عدالت دارای دو مفهوم (اجمالی و تفصیلی) است. مفهوم اجمالی، تعریفی صوری و کلی از عدالت است که همگان در مورد آن اجماع نظر دارند. این مفهوم مطابق با تعریف مشهور ارسطو از عدالت آن است که «باید به هر کس سهم مناسب و مقتضی‌اش را داد» (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۵۶). این تعریف، اگرچه تعریفی صوری صرف از عدالت است، در بررسی مفهوم تفصیلی آن در حکم نقطه آغاز به شمار می‌رود. واضح و مبهرن است که مشکل از جایی شروع می‌شود که بخواهیم از این مفهوم اجمالی به مفهوم تفصیلی آن گام بگذاریم؛ یعنی پرداختن به این موضوع که سهم مناسب و مقتضی هر فرد کدام است (همان). پرداختن به این موضوع، جز از طریق ارائه مفهومی تفصیلی از عدالت که بیان نظریه‌ای خاص از عدالت است، ممکن نخواهد بود. مقایسه نظریات مندرج در جریان فکری قراردادی‌ها با نظریه عدالت آمارتیا سن در پرداختن به این موضوع، می‌تواند تبیین‌کننده نسبت میان نظریه وی با جریان فکری قراردادی‌ها و امکان‌های آن باشد.

۱. برخی ابعاد نظریه آمارتیا سن، بویژه تأکید بر توانمندسازی انسان، کاهش محرومیت، گسترش فرصت‌های واقعی و توجه به کرامت انسانی، با برخی دغدغه‌های مطرح در اندیشه سیاسی و حقوقی اسلامی همپوشانی نسبی دارند. در اندیشه اسلامی، عدالت از اهداف اساسی حکومت تلقی می‌شود و بر ضرورت حمایت از اقشار محروم، جلوگیری از تمرکز ثروت و فراهم سازی زمینه‌های لازم برای رشد و تعالی انسان تأکید شده است. با این حال، نظریه سن در چارچوب سنت فکری سکولار و لیبرال متأخر شکل گرفته و مبتنی بر مبانی معرفتی و انسان‌شناختی متفاوتی است. از اینرو، اشاره به برخی مشابهت‌های محدود در حوزه دغدغه‌های عدالت‌خواهانه، به معنای همسانی مبانی، اهداف یا ساختار نظری این دو رویکرد نیست. با وجود این، رویکرد مقایسه‌ای و واقعیت‌محور سن، به دلیل آن که کمتر بر اصول ارزشی استعلایی و از پیش تثبیت شده ایتنا دارد و بیشتر بر کاهش بی‌عدالتی‌های واقعی متمرکز است، در مقایسه با جریان قراردادی‌ها، ظرفیت بیشتری برای بهره‌گیری در بسترهای فکری و فرهنگی متفاوت، بدون مواجهه ایدئولوژیک فراهم می‌سازد.

ایده‌هایی که توسط نظریات مندرج در جریان فکری قراردادی‌ها در پرداختن به موضوع فوق ارائه شده به شرح زیر است: ۱. نظریات شایستگی‌مدار «رسیدن سهم مناسب و مقتضی هر فرد را در فرایندی خودکار می‌بینند»؛

۲. نظریات نیازمحور «دادن سهم مناسب و مقتضی هر فرد را از طریق یکسان‌سازی نتایج پایانی رقابت دنبال می‌کنند»؛

۳. نظریات حق‌محور «رساندن سهم مناسب و مقتضی هر فرد را از طریق برابری فرصت‌ها و سازوکار تبعیض مثبت پیش از شروع رقابت و تضمین آزادی‌ها بعد از شروع رقابت دنبال می‌کنند».

در مقابل، آمارتیا سن «رسیدن فرد به سهم مناسب و مقتضی‌اش را از طریق فرایند توانمندسازی و رفع موانع قابلیت‌ی هدف قرار می‌دهد».

۲_۴. نقاط قوت نظریه عدالت آمارتیا سن

در نظریه آمارتیا سن، انسان در محور عدالت است. وی با عبور از رویکردهای نهادگرایان صرف، استعلایی و ارزش‌گرا، عدالت را نه در قالب یک وضعیت استعلایی از پیش تعریف‌شده، بلکه در فرایند کاهش بی‌عدالتی‌های واقعی و قابل اصلاح جست‌وجو می‌کند. محوریت مفهوم «قابلیت و توانمندسازی» در این نظریه، امکان توجه همزمان به آزادی، برابری و عاملیت انسانی را فراهم می‌سازد و به‌جای تمرکز بر توزیع منابع یا نتایج، بر توانمندسازی افراد برای انتخاب و تحقق شیوه زندگی مطلوب توسط خود آن‌ها تأکید می‌ورزد. در نظریه وی همچنین به اقشار محروم (برخلاف نظریات حق‌محور)، به‌عنوان عناصری فعال در ایجاد تغییرات نگریسته می‌شود، نه به‌عنوان عناصری منفعل بهره‌مند از منابع دولت. آمارتیا سن با اهمیتی کلیدی که برای افراد انسانی قائل است، می‌خواهد با افزایش توانایی و ظرفیت پایدار اقشار محروم، نقش فاعلی آنان را به‌عنوان محور اصلی در برخورد با بی‌عدالتی‌ها برجسته سازد. از این منظر، می‌توان نظریه آمارتیا سن را نظریه‌ای رقیب برای فعالیت‌های خیریه‌ای دانست که در نظریات حق‌محور در قالب برابری فرصت‌ها و اعمال سازوکار تبعیض مثبت، تجویز و توسط دولت‌ها انجام می‌شوند.

در مقام جمع‌بندی می‌توان چنین عنوان داشت که نظریه آمارتیا سن، با تلقی خاص از ماهیت و عوامل بی‌عدالتی و تجویزهایی که برای خروج از آن دارد، توأمان مزایای نظریات شایستگی‌مدار و حق‌محور را داراست و همزمان از انتقادات مربوط به این نظریات مصون است.

در مرکز قرار دادن انسان و قابلیت‌ها و توانمندی‌های آنان، توجه به قابلیت‌ها و توانمندی‌های اقشار محروم و مشارکت آنان در پروسه تحقق عدالت، و همچنین توجه به علل بی‌عدالتی‌ها و واقعیت‌های زندگی اجتماعی، از جمله نقاط قوت این نظریه است که آن را از سایر نظریات غالب در حوزه عدالت متمایز و در جایگاه بالاتری قرار می‌دهد.

همچنین نظریه وی، در مواجهه با نظام‌های فکری، فرهنگی و عقیدتی مختلف از انعطاف‌پذیری بالاتری برخوردار است. این نظریه، برخلاف نظریات مندرج در جریان فکری قراردادی‌ها که بر اصول ارزشی خاص و از پیش تثبیت‌شده‌ای استوارند، بیش از آن‌که در پی تحمیل یک الگوی هنجاری و ایدئولوژیک خاص باشد، بر ارزیابی مقایسه‌ای وضعیت‌های واقعی و کاهش بی‌عدالتی‌های قابل اصلاح

تمرکز دارد. به همین دلیل، نظریه‌وی ظرفیت بیشتری برای استفاده در بسترهای متنوع اجتماعی، فرهنگی و حتی دینی دارد و بدون آن که مستلزم پذیرش یک دستگاه فلسفی یا ایدئولوژیک خاص باشد، می‌تواند در جهت تحلیل و کاهش محرومیت‌ها و گسترش قابلیت‌های انسانی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. این ویژگی، نظریه‌وی را به چارچوبی منعطف‌تر و کم‌تنش‌تر در مواجهه با مکاتب و نحله‌های فکری مختلف تبدیل کرده است.^۱

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در بررسی نظریات عدالت، مشاهده شد که هریک از نارسایی‌هایی - به‌ویژه در سطح پیامدها و آثار عملی - رنج می‌برند. نظریات شایستگی‌مدار، با نادیده گرفتن شرایط نابرابر اولیه افراد و اتخاذ موضعی انفعالی نسبت به اقشار محروم، به بازتولید نابرابری ساختاری و شکاف‌های طبقاتی و گسترش بی‌عدالتی می‌انجامند. نظریات نیازمحور با تمرکز افراطی بر برابری نتایج و مداخله گسترده دولت، به حذف آزادی‌ها، نادیده گرفتن شایستگی‌ها و کفایت افراد و انکار تفاوت‌های بین‌فردی می‌انجامند که در نهایت منجر به از بین رفتن تکاپوها و تلاش‌های اقتصادی و سرپوش گذاشتن بر آرزوها و آرمان‌های افراد می‌شوند. نظریات حق‌محور نیز با تلقی انتزاعی که از آزادی و فرصت‌های برابر دارند، از توانمندی‌ها و قابلیت‌های اقشار محروم غافل می‌شوند و به تضعیف آزادی، عاملیت و توانمندی‌های آن‌ها می‌انجامند.

این نظریات همچنین در سطح مبانی نظری از نارسایی‌هایی جدی رنج می‌برند. این نظریات چون در فضایی از سلطه جریان قراردادی‌ها مطرح شده‌اند، همه نهادگرا، استعلایی و مبتنی بر اصول ارزشی خاصی هستند. بنابراین از درک بسیاری از نابرابری‌های نهادینه‌شده در جامعه، واقعیت‌های اجتماعی و افعال متزامم اخلاقی عاجزند. به همین دلیل، تجویزهایی که برای استقرار عدالت ارائه می‌دهند، نمی‌توانند به ارتقای عدالت و موقعیت مردم کمکی کنند.

در مقابل، نظریه عدالت آمارتیا سن، با عبور از رویکردهای نهادگرایانه صرف، استعلایی و ارزش‌گرا، عدالت را نه در قالب یک وضعیت استعلایی از پیش تعریف‌شده، بلکه در فرایند کاهش بی‌عدالتی‌های واقعی و قابل اصلاح جست‌وجو می‌کند. محوریت مفهوم «قابلیت و توانمندسازی» در این نظریه، امکان توجه همزمان به آزادی، برابری و عاملیت انسانی را فراهم می‌سازد و به جای تمرکز بر توزیع منابع یا نتایج، بر توانمندسازی افراد برای انتخاب و تحقق شیوه زندگی مطلوب توسط خود آن‌ها تأکید می‌ورزد.

از دید نگارنده، این نظریه با تلقی ویژه خود از عوامل بی‌عدالتی و تجویزهایی که برای خروج از آن ارائه می‌دهد، می‌تواند در شالوده‌شکنی از ساختارهای نابرابری‌ساز و موجد بی‌عدالتی، چشم‌اندازی روشن‌تر و فراخ‌تر را پیش روی بگشاید. در این نظریه، تلاش می‌شود تا اقشار محروم بتوانند خود در صحنه رقابت بدرخشند و به مزیتی پایدار و قابل اتکا دست یابند. در مرکز قرار دادن قابلیت‌های انسانی، توجه به قابلیت‌ها و توانمندی‌های اقشار محروم و مشارکت آنان در پروسه تحقق عدالت، و همچنین توجه به علل بی‌عدالتی‌ها

۱. از این منظر در جوامعی چون افغانستان، این نظریه می‌تواند ظرفیت بیشتری برای طرح و بهره‌گیری در سطح سیاست‌گذاری عمومی و مواجهه با مسأله بی‌عدالتی داشته باشد.

و واقعیت‌های زندگی اجتماعی، از جمله نقاط قوت این نظریه است که آن را از سایر نظریات غالب در حوزه عدالت متمایز و در جایگاه بالاتری قرار می‌دهد.

منابع و مراجع‌ها

۱. استاینر، هیلل. (۱۳۸۲). مفهوم عدالت (ترجمه محمد راسخ). فصلنامه مجلس و پژوهش، ۱۰ (۳۸).
۲. بشیریه، حسین. (۱۳۸۲). دیباچه‌ای بر فلسفه عدالت. فصلنامه ناقد، (۱).
۳. رحمت‌اللهی، حسین. (۱۳۸۸). تحول قدرت. تهران: نشر میزان.
۴. رویمر، جان ای. (۱۳۸۲). برابری فرصت (ترجمه محمد خضری). تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. زارعی، محمد حسین، و محمدی، حمزه. (۱۳۹۲). تبعیض روا در آموزش عالی ایران با تأکید بر سهمیه‌های خاص. فصلنامه علمی پژوهشی مجلس و راهبرد، ۲۰ (۷۶).
۶. سن، آمارتیا. (۱۳۸۶). نابرابری اقتصادی (ترجمه وحید محمودی و عزت‌الله عباسیان). تهران: پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تهران، نور علم.
۷. سن، آمارتیا. (۱۳۹۲). اندیشه عدالت (ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون‌پور). تهران: انتشارات کندوکاو.
۸. سن، آمارتیا. (۱۳۹۴). توسعه به مثابه آزادی (ترجمه وحید محمودی). تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۹. سن، آمارتیا. (۱۳۹۵). برابری و آزادی (ترجمه حسن فشارکی). تهران: شیرازه کتاب ما.
۱۰. فکوهی، ناصر. (۱۳۸۴). سازوکار «تبعیض مثبت» به مثابه ابزار محرومیت‌زدایی با نگاهی به موقعیت زنان در ایران. مجله علمی پژوهشی زن در توسعه و سیاست، (۱۳).
۱۱. قاری سید فاطمی، سید محمد. (۱۳۸۰). تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر (حق، تعهد، آزادی، برابری و عدالت). فصلنامه تحقیقات حقوقی، (۳۳-۳۴).
۱۲. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۷). فلسفه حقوق (جلد ۱). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۳. کمریگی، خلیل. (۱۳۸۸). دولت رفاه: گذشته، امروز و آینده. اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۲۴ (۱-۲).
۱۴. محمدی، حمزه. (۱۳۹۴). تبعیض روا در نظام حقوقی ایران. تهران: انتشارات مجد.
۱۵. موحد، محمدعلی. (۱۳۹۲). در هوای حق و عدالت. تهران: نشر کارنامه.
۱۶. میروسی نیک، صادق. (۱۳۹۴). توسعه انسانی و عدالت جنسیتی در رویکرد قابلیت‌های آمارتیا سن. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۷ (۴).
۱۷. نادمی، یونس، و حسوند، داریوش. (۱۳۹۴). اثرات آستانه‌ای اندازه دولت بر نابرابری توزیع درآمد در ایران. فصلنامه علمی پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه، ۲۰ (۳).
۱۸. نصری، قدیر. (۱۳۸۲). عدالت به مثابه انصاف. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۶ (۱).
۱۹. هیوود، اندرو. (۱۳۸۳). نظریه سیاسی (ترجمه عبدالرحمن عالم). تهران: نشر قومس.
۲۰. واعظی، احمد. (۱۳۸۸). نقد و بررسی نظریه‌های عدالت. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.